

وینسنت ناوارو (Vincent Navarro) ۱

مانثلی ریویو سپتامبر ۲۰۰۶

ترجمه: مهرداد بهارآرا

مبارزه‌ی طبقاتی در بعد جهانی

مرکز ثقل آلترناتیو چپ باید در ائتلاف ایجاد شده بین طبقات و دیگر گروه‌های فرودست، و شکل‌گیری جنبشی سیاسی بر اساس پروسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی که در هر کشوری در جریان است، تعریف شود. همانطوری که هوگو چاوز گفت، "حرکت نباید یک حرکت صرف اعتراضی و تجلیلی بی‌رمق باشد." فراخوان انترناسیونال پنجم، تلاشی سترگ و مبارزه‌ای که در آن سازماندهی و هماهنگی نقش کلیدی دارند، این است چالش چپ در گستره‌ی جهان امروز.

بخش سوم و پایانی

دولت و ائتلاف‌های طبقاتی

در جریان شکل‌گیری ائتلاف‌های طبقاتی، دولت‌ها نقش کلیدی بازی می‌کنند. به‌عنوان نمونه، میتوان به سیاست خارجی آمریکا در حمایت از طبقات فرادست جنوب (از قضا ۲۰ درصد از ثروتمندترین مردم دنیا در این کشورها زندگی میکنند) اشاره کرد. در بیشتر موارد، ائتلاف‌ها بین افراد طبقات فرادست ایجاد می‌گردند. از میان نمونه‌های فراوان میتوان حمایت همیشگی خانواده‌ی بوش از رژیم‌های فئودالی خاورمیانه و حمایت کلینتون از شیوخ امارات متحده (از حامیان پروپا قرص کتابخانه‌ی کلینتون در لیتل‌راک - آرکانزاس و از بزرگ‌ترین کمک‌کننده‌های مالی به سخنرانی‌های کلینتون - فاینانشیال تایمز، ۴ مارس ۲۰۰۶) را مثال آورد. امارات

متحده یکی از رژیم‌های خشن و سرکوبگر میباشد. در این شیخ‌نشین طبقات فرادست از اعطای حق شهروندی به ۵۸ درصد نیروهای کاری خودداری می‌کنند و آن‌ها را "کارگران مهمان" می‌نامند. نیازی به گفتن نیست که آژانس‌های بین‌المللی (به‌شدت تحت تأثیر دولت‌های آمریکا و اروپائی) این ائتلاف‌ها را بر اساس منطق نئولیبرالی بازار آزاد ترویج می‌کنند. کاهش هزینه‌های عمومی اجتماعی، تشویق شده از طرف سازمان جهانی پول و بانک جهانی، بخشی از سیاست‌های عمومی نئولیبرالی هستند که به‌وسیله‌ی طبقات فرادست شمال و جنوب به قیمت بدتر شدن سلامتی و کیفیت زندگی طبقات فرودست در مقیاس جهانی به کار برده میشوند. در تمامی این نمونه‌ها، دولت‌های شمال و جنوب نقش حساسی بازی میکنند.

یکی دیگر از این دست ائتلاف‌ها در بین طبقات فرادست، ترویج بیمه‌ی درمانی-پزشکی برای سود (for-profit) به‌وسیله‌ی دولت بوش، هم در بین مردم آمریکا و هم به‌طور وسیع در کشورهای در حال توسعه است. این اقدام دولت بوش، با مشورت و همکاری دولت‌های محافظه‌کار آمریکای لاتین، به نمایندگی از طرف اقشار فرادست خود که در ایجاد بیمه‌های خصوصی که مشتریان خود را دست‌چین و اکثریت عظیم مردم را به حساب نمی‌آورند ذینفع می‌باشند، به عمل انجامیده است. طبقات و اقشار محروم، در آمریکا و آمریکای لاتین از پیشبرد برنامه‌ی "برای سود" عمیقاً متنفر می‌باشند. (فیلم جان کیو (John Q) این تنفر عمیق طبقه‌ی کارگر آمریکا به شرکت‌های بیمه‌ی درمانی-پزشکی را نشان میدهد) ۶. این واقعیت که طبقات فرادست در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه دارای منافع مشترک می‌باشند، به این معنی نیست که آنها همه چیز را عیناً مثل هم می‌بینند. بین آنها اختلافات و برخوردهای عمده وجود دارند (همانطوری که بین اجزاء متفاوت طبقات فرادست در یک کشور اختلاف و برخورد وجود دارد). اما این اختلافات و برخوردها قادر نیستند که اشتراک منافع آنها را در پرده نگه دارند. این اشتراک منافع در فوروم‌های نئولیبرالی مانند داووس (Davos) و ابزارهای نئولیبرالی که در موقعیت‌های برتری قرار دارند، مانند اکونومیست (Economist) و فاینانشیال تایمز (Financial Times) به‌روشنی به نمایش گذاشته شد.

آیا در دنیا امروز دولتی فرادست وجود دارد؟

بیش از گلوبالیزاسیون، در دنیای امروز شاهد منطقه‌ای شدن فعالیت‌های اقتصادی حول و حوش یک دولت فرادست هستیم: آمریکای شمالی دور و بر آمریکا، اروپا دور و بر آلمان، و آسیا دور و بر ژاپن - و به‌زودی چین. در نتیجه در هر منطقه‌ای مابین دولت‌ها سلسله مراتب وجود دارد. به‌عنوان مثال، در اروپا، دولت اسپانیا به سیاست‌های عمومی اتحادیه‌ی اروپا که تحت هژمونی آلمان قرار دارد وابسته می‌شود. این وابستگی باعث ایجاد یک موقعیت دوگانه می‌شود. از یک طرف، دولت‌های اتحادیه‌ی اروپا تصمیم گرفتند که سیاست‌های کلان (از قبیل سیاست‌های مالی) را به یک نهاد برتر (بانک مرکزی اروپا، که تحت هژمونی بانک مرکزی آلمان قرار دارد) محول کنند. اما این به این معنی نیست که از قدرت دولت اسپانیا کاسته می‌شود. "از دست دادن قدرت" در مورد کسی یا پدیده‌ای صدق می‌کند که قبلاً دارای قدرت بیشتری بوده است، که این در مورد اسپانیا صدق نمی‌کند. به‌طور مثال، اسپانیا، با داشتن یورو به‌عنوان ارز ملی، در مقایسه با زمانی که پزتا - (peseta) ارز رسمی اسپانیا قبل از یورو - را به‌عنوان ارز ملی داشت از قدرت بیشتری برخوردار است. در حقیقت، رئیس‌جمهور اسپانیا حوزه لوئیس رادریگز زاپاترو به‌علت عدم همکاری با بوش (در جریان بیرون کشیدن نیروهای اسپانیا از عراق)، اگر هنوز ارز ملی اسپانیا پزتا بود میبایست بهای گزاف‌تری را می‌پرداخت. از طرف دیگر، دولت اروپا اغلب از طرف طبقات فرادست اروپائی برای توجیه کردن اجرای سیاست‌های ضد مردمی خود (از قبیل کاهش هزینه‌های عمومی به‌عنوان پیامد معاهده‌ی ثبات اروپا European - Stability Pact که دولت‌های اروپا را ملزم به پائین نگه داشتن کسری دولت مرکزی زیر ۳ درصد می‌کند)، مورد استفاده‌ی ابزاری قرار می‌گیرد. به این سیاست‌ها به‌عنوان سیاست‌های مصوب اتحادیه، و نه مصوبه‌ی هر عضو اتحادیه، استناد می‌شود، که خود باعث کم‌رنگ شدن مسئولیت دولت‌ها می‌شود. ائتلاف‌ها در مقیاس اروپا در قالب عملکرد نهادهای سرسپرده‌ی ایدئولوژی و سیاست‌های نئولیبرالی اتحادیه متبلور می‌شوند. رأی "نه" به قانون اساسی پیشنهادی اتحادیه واکنش طبقات

زحمتکش تعدادی از کشورهای عضو به آن نهادهای اروپائی بود که در شکل ائتلافها در خدمت طبقات فرادست اروپا در آمده‌اند.

در سلسله مراتب دولت‌ها، تعدادی از دولت‌ها فرادست هستند. دولت آمریکا موقعیت فرادست خود را از کانال یک سری ائتلافها با طبقات فرادست دیگر کشورها کسب کرده است. ایدئولوژی نئولیبرالی در حکم حلقه‌ی پیوند دهنده‌ی این طبقات عمل میکند. واضح است که بین آنها درگیری و تنش وجود دارد. اما این تنشها منافع طبقاتی مشترک آنها را تحت‌الشعاع قرار نمیدهند. از جمله عملکردهائی که آنها را با هم متحد میکند سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی آنها بر علیه طبقه‌ی کارگر و نهادهای چپ می‌باشد. وجه مشخصه‌ی دوره‌ی ۸۰۹۱ - ۵۲۰۰ تلاشهای سرکوبگرانه بر علیه احزاب چپ که در دوره‌ی ۰۹۶۱ - ۸۰۹۱ موفق عمل کرده بودند بود. در دوره‌ی نئولیبرالی، ائتلاف طبقات فرادست باعث ایجاد جنبش‌های مذهبی اقشار گوناگون شده است که در مقابله با سوسیالیسم و کمونیسم از مذهب استفاده‌ی ابزاری کرده‌اند. حکومت کارتر بود که حمایت از بنیادگرایان مذهبی در افغانستان را در مقابل دولت کمونیستی آغاز کرد. طبقات فرادست آمریکا و اروپا، اغلب نه فقط به خاطر منافع طبقاتی، بلکه به خاطر منافع مذهبی و به‌وسیله‌ی دولت‌های خود، هم به لحاظ مالی و هم به لحاظ معنوی بنیادگرایان مذهبی را از افغانستان تا عراق، ایران، سرحدات فلسطین، و خیلی از کشورهای عربی، حمایت کردند. "اکثریت اخلاقی - **vmoral Majority**" در آمریکا میبایست اکثریت اخلاقی در گستره‌ی جهان میشد. این جنبش‌های بنیادگرایی شدیداً ضد چپ، حرکت‌های خود را بر بنیاد محرومیت‌های شدید توده‌های عرب، اعمال شده از طرف رژیم‌های فئودالی سرکوبگر، بنا کردند و همانطوری که در خیلی از کشورهای عربی اتفاق افتاده است، باعث روی کار آمدن رژیم‌های تئوکراتیک مذهبی سرکوبگر شده‌اند.

اما این اشتباه خواهد بود اگر حمایت طبقات فرادست از رژیم‌های فئودالی را به‌سادگی محصول جنگ سرد بدانیم. مسئله به این سادگی نیست. این یک واکنش طبقاتی بود. بهترین شاهد، ادامه‌ی این حمایت‌ها حتی پس از فروپاشی اتحاد شوروی

است. جنگ سرد یک بهانه برای پیش بردن مبارزات طبقاتی، همان طوری که تداوم آن ثابت کرد، در مقیاس جهانی بود. جنگ طبقاتی در حقیقت به یکی از مؤلفه‌های توسعه‌طلبی آمریکا تبدیل شده است. پروژه‌ی "شوک درمانی" (shock therapy) – پیشنهادی از طرف لورنس سامرز ۸ و جفری ساش ۹ در دوره‌ی حکومت کلینتون باعث کوتاه کردن میانگین طول عمر، به‌مثابه‌ی پیامد افت شدید استاندارد زندگی در بین اقشار پر جمعیت روسیه شد. افزایش خصوصی‌سازی در اموال عمومی جزئی از آن جنگ طبقاتی در روسیه بود – همان طوری که در عراق هم بوده است.

رئیس دولت ائتلافی موقت در عراق اشغالی، پاول برمر، نیم میلیون نفر از کارگزاران و کارگران دولت را اخراج کرد، مالیات‌های شرکت‌ها را شدیداً کاهش داد، تسهیلات فوق‌العاده در اختیار سرمایه‌گذاران گذاشت، و همه‌ی موانع وارداتی را از سر راه همه‌ی شرکت‌ها به‌جز صنعت نفت برداشت. همانطوری که جف فاکس در جنگ طبقاتی جهانی (Willey, ۲۰۰۰) می‌گوید، تنها قوانینی که از دیکتاتوری وحشی سابق عراق باقی ماند قوانین ضد اتحادیه‌ی کارگری، به‌شمول محدودسازی چانه‌زنی جمعی که همه‌ی پاداش‌ها و یارانه‌های غذایی و مسکن را از کارگران می‌گرفت بود. همان طوری که مجله‌ی اکونومیست در سرمقاله‌ی سپتامبر ۵۲، ۲۰۰۳ خود می‌گوید: رفرم‌های اقتصادی در عراق چیزی جز یک "رؤیای سرمایه‌دار" نیست.

اخیراً، در نوشته‌ی جان راولز (John Rawls)، فیلسوف و یکی از متفکرین تأثیرگذار آمریکا، با تقسیم کردن کشورهای دنیا به کشورهای "متعارف" (decent) و "نامتعارف" (non-decent) به یکی دیگر از انواع تقسیم‌بندی‌ها برمی‌خوریم. کشورهای "متعارف" (اغلب در دنیای توسعه یافته‌ی سرمایه‌داری) کشورهای هستند که دارای حقوق و نهادهای دمکراتیک هستند و کشورهای "نامتعارف" (اغلب در دنیای در حال توسعه‌ی سرمایه‌داری) کشورهای هستند که از چنین نعماتی بی‌بهره‌اند. پس از تقسیم دنیا به این دو اردوگاه، وی نتیجه گرفت که بهتر است کشورهای "نامتعارف" را صرف نظر کنیم، اما می‌پذیرد که "یک مسئولیت اخلاقی در قبال کشورهای فقیری که در محاصره‌ی فقر قرار گرفته و قادر به سازماندهی خود

به‌مثابه‌ی کشورهای لیبرال همانند کشورهای "متعارف" نیستند وجود دارد. وجود چنین مواضع و نظراتی خود مهر تأییدی است بر چشم پوشی در گذشته و حال روابط بین‌المللی، و همچنین روابط طبقاتی در هر کدام از این کشورها. راولز اغلب واژه‌های دولتها و کشورها را به جای هم مورد استفاده قرار میدهد (این گیج‌سری اغلب از این فرض که دنیا به شمال و جنوب تقسیم شده است ناشی میشود). طبقات فرادست کشورهایی که راولز آنها را "نامتعارف" تعریف میکند (با دیکتاتورهای فاسد و بی‌رحم مشخص میشوند)، در فعالیتهای ابداعی و مورد حمایت طبقات فرادست کشورهای "متعارف"، که به کیفیت زندگی و سلامتی طبقات فرودست کشورهای خودی هم آسیب وارد کرده‌اند، نادیده گرفته نمیشوند. در کشورهای موسوم به "نامتعارف" راولز، جنبش‌های طبقاتی وجود دارند که با وجود مورد مخالفت قرار گرفتن و فلج شدن به‌وسیله‌ی طبقات فرادست کشورهای "متعارف"، برای ایجاد تغییر با از خودگذشتگی به تلاش و مبارزات قهرمانانه دست میزنند. قابل توجه (و در عین حال قابل پیش‌بینی) است که چنین چهره‌ی روشنفکری حوزه‌ی اخلاقی این طبقات "نامتعارف!!" را تعریف میکند. آخرین مثال از این "نامتعارفی!!" حمایت دولتهای آمریکا و بریتانیا از شاه نپال است، که اشتیاق این دولتها را به چوب لای چرخ حرکت عمومی به رهبری احزاب چپ در یک کشور جهان سوم گذاشتن را به نمایش میگذارد.

نابرابری‌ها بین کشورها و پیامدهای اجتماعی آنها

اینکه نابرابری‌ها در استحاله و از بین بردن همبستگی اجتماعی و افزایش آسیب‌های اجتماعی نقش دارند سخنی به‌گزار نیست. خیلی‌ها، از جمله خود من، این واقعیت را ثبت کرده‌اند (اقتصاد سیاسی نابرابری‌های اجتماعی: پیامدها برای سلامتی و کیفیت زندگی، Baywood, ۲۰۰۲). (این گواه علمی مبین این موضع‌گیری بسیار جامع میباشد. در خیلی از جوامع، کاهش نابرابری‌ها باعث کاهش چشمگیر آمار مرگ و میر میشود. مایکل مارموت (Michael Marmot) میزان مرگ و میر ناشی از بیماری‌های قلبی شاعلین حرفه‌ای را در سطوح مختلف مورد مطالعه قرار داده است.

وی نتیجه‌گیری کرده است که هر چه این افراد از قدرت و اختیار بیشتری برخوردار باشند میزان مرگ و میر ناشی از بیماری‌های قلبی در بین آنها کمتر است (The Status Syndrome, ۵۲۰۰). (وی همچنین نشان داد که این میزان مرگ و میر نمی‌تواند به وسیله‌ی رژیم غذایی، ورزش، و یا کلسترول به تنهایی توضیح داده شود. این فاکتورهای ریسک فقط بخشی از این درجه‌بندی را تشکیل می‌دهند. در این کار تحقیقی، مهمترین پارامتر تعیین‌کننده در میزان مرگ و میر، موقعیتی است که افراد در ساختار اجتماعی در آن قرار می‌گیرند (که در این جایگاه طبقه، جنسیت، و نژاد نقش‌های کلیدی بازی میکنند). فواصل اجتماعی بین گروه‌ها، و کنترلی که افراد میتوانند بر زندگی خود داشته باشند نیز از عوامل تأثیرگذار میباشد.

این یافته‌ی بسیار مهم علمی می‌تواند بر واقعیت‌های گوناگونی دلالت داشته باشد. یکی از آنها این است که چالش اصلی بشر از بین بردن فقر به تنهایی نیست بلکه کاهش نابرابری‌ها میباشد. بدون از سر راه برداشتن دومی، وقوع اولی غیر ممکن است. یکی دیگر از برداشتهای این است که آن طوری که در گزارش‌های بانک جهانی به غلط پدیده‌ی فقر با میزان تعداد افرادی که با یک دلار در روز زندگی می‌گذرانند سنجیده می‌شود، فقر تنها با منابع در ارتباط نیست و معضل واقعی تنها منابع به‌طور مطلق نیستند بلکه فواصل اجتماعی و میزان‌های متفاوت کنترل فرد بر منابع خود فرد است. و این امر در همه‌ی جوامع صادق میباشد.

بگذارید وارد جزئیات شوم. یک فرد بیکار، بدون تخصص، جوان، و سیاه‌پوست که در محله‌ی سیاهان بالتیمور زندگی میکند نسبت به یک فرد دارای شغل حرفه‌ای و متعلق به طبقه‌ی متوسط که در کشور غنای آفریقا زندگی میکند دارای منابع بیشتری می‌باشد (وی به احتمال زیاد صاحب یک ماشین، تلفن دستی، تلویزیون، و سطح زیر بنای بیشتر، و وسائل آشپزخانه بیشتر میباشد). اگر همه‌ی دنیا یک جامعه‌ی واحد بود، این جوان بالتیموری به طبقه‌ی متوسط و آن شاغل حرفه‌ای غنائی به طبقه‌ی فقیر این جامعه تعلق میداشت. با این وجود، اولی دارای میانگین عمر کوتاه‌تر (۴۵ سال) نسبت به دومی (۲۶ سال) میباشد. با وجودی که اولی از منابع

بیشتری برخوردار است، این چگونه ممکن است؟ جواب خیلی روشن است. فقیر بودن در آمریکا خیلی مشکل تر است (حس انزوا، محرومیت، ناتوانی، و ناکامی خیلی بیشتر است) نسبت به متعلق به طبقه‌ی متوسط بودن در جامعه‌ی غنا. اولی به مراتب زیر خط میانگین (median) و دومی بالای خط میانگین جامعه میباشد.

آیا همچون مکانیزمی در نابرابری‌های بین کشورها هم عمل میکند. جواب این است که بطور فزاینده‌ای بله. دلیل اضافه کردن "به‌طور فزاینده‌ای" وجود ارتباطات می‌باشد - با جهانی شدن رو به افزایش سیستم اطلاعات و شبکه‌ها، اطلاعات بیشتری به نقاط دور افتاده‌ی بیشتری از جهان می‌رسد. و فاصله‌ی اجتماعی ایجاد شده در نتیجه‌ی نابرابری‌ها، نه فقط درون کشورها بلکه بین کشورها، بیش از پیش آشکار می‌شود. نظر به اینکه ایجاد این فاصله، بیش از پیش پیامد استثمار میباشد، جهان با آن چنان تنشی مواجه هست که با تنش قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، که استثمار طبقاتی به‌عنوان نیروی محرکه‌ی بسیج اجتماعی عمل کرد، قابل مقایسه میباشد. درک این که آن بسیج اجتماعی از چه کانال‌هایی صورت گرفت عامل کلیدی است که میتوان آینده را با آن تعریف کرد. آنچه در آن مقطع زمانی اتفاق افتاد، یک بسیج عظیم بود که به‌وسیله‌ی ائتلافی از طبقات فرادست شمال و جنوب، به هدف - همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد - ایجاد بسیج‌های فراطبقاتی مذهبی یا ملی، بدون تغییر روابط طبقاتی کلیدی، تحریک و رهبری شد. این پدیده را در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم دیده‌ایم. به‌عنوان مثال، دموکراسی مسیحیت در اروپا، به‌عنوان واکنش طبقات فرادست در مقابل خطر سوسیالیسم و کمونیسم قد علم کرد. بنیادگرائی اسلامی نیز در راستای برآوردن همین اهداف تولد یافت.

مرکز ثقل آلترناتیو چپ باید در ائتلاف ایجاد شده بین طبقات و دیگر گروه‌های فرودست، و شکل‌گیری جنبشی سیاسی بر اساس پروسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی که در هر کشوری در جریان است، تعریف شود. همان‌طوری که هوگو چاوز گفت، "حرکت نباید یک حرکت صرف اعتراضی و تجلیلی بی‌رمق باشد." فراخوان انترناسیونال پنجم،

تلاشی سترک و مبارزه‌ای که در آن سازماندهی و هماهنگی نقش کلیدی دارند، این است چالش چپ در گستره‌ی جهان امروز.

۱ - ویسنت ناوارو استاد علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در دانشگاه جان هاپکینز بلومبرگ و دانشگاه پامپیی فابرا میباشد.

۲ - مایکل هاردت استاد ادبیات در دانشگاه دیوک میباشد. آنتونیو نگری، محقق و نویسنده‌ی مستقل در دانشگاه پاریس و دانشگاه پادوآ علوم سیاسی تدریس کرده است.

۳ - تئوری کینیسین - (Keynesian Theory) بر اساس نظریات جان مینارد کینز (John Maynard Keynes)، اقتصاددان قرن بیستم انگلیس به تئوری اقتصاد مختلط که در آن هر دو بخش دولتی و خصوصی در آن نقش کلیدی دارند معتقد است. این تئوری در حقیقت بسط تئوری اقتصاد کلاسیک با در نظر گرفتن تئوریهای کارل مارکس میباشد.

۴ - سیاست حمایت از تولیدات داخلی - (protectionism) به مجموعه‌ی سیاستی، از قبیل اعمال تعرفه‌های زیاد بر کالاهای وارداتی و سهمیه بندی کالاهای وارداتی، گفته میشود که از طرف دولتها در جهت حمایت از تولیدات داخلی اجرا میشوند.

۵ - آغاز نئولیبرالیسم و رشد نابرابریها ژوئیه‌ی ۱۹۷۹ بود، با افزایش چشمگیر نرخهای سود از طرف پاول والکر که باعث کاهش رشد اقتصادی شد (و همچنین دو شوک نفتی که کشورهای خیلی وابسته به نفت را فلج کرد) (نگاه کنید به دیوید هاروی، تاریخچه‌ی مختصر نئولیبرالیسم، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۵). والکر نرخهای سود را به مثابه‌ی یک حرکت ضد کارگری افزایش داد (که بحران اقتصادی پیامد آن بود) که باعث بیداری کارگران در ایالات متحده و جهان شد. افزایش نرخ

سود، همانطوریکه جیووانی آریگی اشاره کرده است (در "بحران آفریقا: سیمای جهانی و منطقه ای"، بررسی چپ جدید [مه - ژوئن، ۲۰۰۲])، همچنین باعث سرازیر شدن سرمایه به ایالات متحده شد که این امر رقابت برای جذب حداقل سرمایه را برای دیگر کشورها، بویژه کشورهای فقیر، مشکل کرد. این حقیقت که یوروهای نفتی (که با شوکهای نفتی بطور چشمگیری رشد کردند) در ایالات متحده انباشت شدند، باعث کمیابی سرمایه، بویژه برای کشورهای فقیر شد. این زمانی است که کاهش رشد اقتصادی کشورهای فقیر آغاز شد. کشورهایی که بیشتر قربانی این سیاستهای عمومی نئولیبرالی شدند کشورهای آمریکای لاتین بودند، که این سیاستها را بطور گسترده دنبال کردند، و کشورهای آفریقایی (فقیرترین فقرا)، که رشد اقتصادی بشدت منفی داشتند. در سال ۲۰۰۰، ۲۴ کشور آفریقایی دارای شاخص تولید ناخالص ملی سرانه‌ی کمتر نسبت به ۲۵ سال قبل بودند.

۶ - جان کیو - (John Q) اشاره به فیلمی است که داستان زندگی یکی از کارگران معدن در ایالت ایلینوی است که پسرش دچار بیماری قلبی است و تنها راه نجات وی پیوند قلب میباشد. اما جان متوجه میشود که چون شرکت بیمه این عمل را تحت پوشش قرار نمیدهد پسرش نمیتواند دارای قلب پیوندی شود. این فیلم محصول سال ۲۰۰۲ است که دنزل واشنگتن (Denzel Washington) در آن در نقش جان میدرخشد.

۷ - اکثریت اخلاقی - (moral Majority) سازمان سیاسی در آمریکا که در سال ۱۹۷۸ بر اساس ایده های مسیحیان اونجلیکان بر پایه های کمیته های اقدام سیاسی مسیحیان محافظه کار شکل گرفت و در سال ۱۹۸۹ منحل شد.

۸ - لورنس سامرز - (Lawrence Summers) اقتصاددان و آکادمیسین آمریکائی در یک سال ونیم آخر دولت کلینتون وزیر خزانه داری وی بود. سامرز از طرفداران پر و پا قرص تجارت آزاد و گلوبالیزاسیون میباشد. وی از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ رئیس دانشگاه هاروارد بود.

۹ – جفری ساش – (Jeffrey Sachs) اقتصاددان و آکادمیسین آمریکائی که بعنوان مشاور اقتصادی دولتهای مختلف کشورهای آمریکای لاتین، اروپای شرقی، یوگسلاوی سابق، اتحاد شوروی سابق، آسیا، و آفریقا کار کرده است. وی همچنین با آژانسهای بین المللی بر روی معضلاتی چون فقر، حذف بدهیها، و کنترل بیماریهای چون ایدز برای کشورهای در حال توسعه کار کرده است. جفری ساش شیوهی شوک درمانی (shock therapy) را برای حل بحرانهای اقتصادی کشورهای بولیوی، هلند، و روسیه پیشنهاد کرد. وی اکنون استاد دانشگاه و رئیس انستیتوی علوم زمین در دانشگاه کلمبیا میباشد.

[برگرفته از سایت کار](#)